

و برخورد با نفاق

در گفت‌وگو با: حجج اسلام و المسلمین آقایان محمدهادی یوسفی غروی و محمدرضا جباری

اشاره

نفاق، علل، عوامل، زمینه‌ها و بستر پیدایش آن و نیز سیره نبوی و علوی در برخورد با این پدیده زشت از جمله مباحث مهم و حساس دوران ماست. امروزه نفاق در جوامع اسلامی، هزاران چهره به خود گرفته و به راستی شناخت منافقان امری سخت و دشوار می‌نماید. لذاست که الگوگیری مسلمین از این دو سنت در چگونگی برخورد با پدیده نفاق از جمله ضروریات جامعه اسلامی ماست.

آنچه می‌خوانید نیم‌نگاهی است به این موضوع. ضمن تشکر از حجة الاسلام و المسلمین آقای محمدهادی یوسفی غروی و حجة الاسلام آقای دکتر محمدرضا جباری، که در گفت‌وگو ما را یاری کردند، قسمت اول این گفت‌وگو را با هم می‌خوانیم:

طریق اهل کتاب و احياناً غير اهل کتاب از طريق اخبار بعضی از کاهنان مطرح می‌شد، طمع در کار بود. بعضی از کاهنان قوی آن وقت اخبار متعددی نقل می‌کردند؛ مثلاً از سطح کاهن پیش‌گویی‌های غریبی نقل شده است. بنابراین، برخی اگر یقین هم نداشتند، احتمال می‌دادند؛ و بنابر مثل معروف، «اذا جاء الاحتمال وطن الاستدلال.» و همین اندازه که احتمال چیزی داده شود، به قول اصولی‌ها، احياناً احتمال متمیز است. این جا هم همین طور است؛ احتمال که باشد نمی‌توان آن را نفی کرد. پس بستر کلی نفاق کلی نفاق خوف و طمع است، اما به استناد این نمی‌توانیم پیش از هجرت را به طور کلی خالی از آن دو بدانیم، هم‌چنین نمی‌توانیم بگوئیم که ادله قطعی بر وجود آن‌ها در کار است. اما دست‌کم این احتمال وجود دارد و پس از هجرت، عامل طمع قوت و اشتداد پیدا کرد و بدین‌روی، انتشار نفاق پس از هجرت با احتمال وجود نفاق قلیلی که قبل از هجرت وجود داشت، قابل مقایسه نیست.

حجة الاسلام جباری: برای پیدایش جریان نفاق، همین دو زمینه خوف و طمع به عنوان بسترهای اصلی پیدایش در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر ائمه علیهم السلام قابل طرح است. پیش از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسأله خوف مطرح نبود؛ زیرا اسلام اقتدار چندانی نداشت و در موضع ضعف بود. عمده اقتدار اسلام پس از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه محقق شد. بنابراین، اگر

معرفت: لطفاً بسترهای پیدایش نفاق را بیان کنید و بفرمایید این بسترها در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود؟

حجة الاسلام یوسفی غروی: این مسأله به عنوان یک اشکال مطرح است که مقتضی طبیعی مسأله نفاق این است که خوف و طمع یا دست‌کم، یکی از این دو باید وجود داشته باشد تا کسی وادار به نفاق شود. این خوف و طمع در اوایل ظهور اسلام مطرح نبود؛ نه خوفی از اسلام بود و نه چندان طمعی از راه اسلام. بنابراین، آیا می‌توان گفت که انگیزه یا زمینه نفاق در اوایل ظهور اسلام نیز وجود داشته است؟ این مسأله‌ای است که بعضی مطرح کرده‌اند، به خصوص به دنبال آنچه در بعضی از اخبار ائمه اطهار علیهم السلام آمده، این است که به زمینه طمع برای نفاق اشاره کرده‌اند. بعضی هم از بشارت‌های اهل کتاب، به ویژه نصارا، آینده اسلام را پیش‌بینی کرده بودند که آیه کریمه «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» به آن اشاره دارد. به همین دلیل، آن‌ها به امید آینده، به دنبال این بودند که جای پایی برای خودشان باز کنند.

البته همه این‌طور نبودند. آن‌ها که این نفاق را مطرح می‌کنند منظورشان اصل وجود نفاق است، نه کثرت و انتشار آن؛ ولی آیا می‌توان به استناد همین دو عامل اصلی نفاق (مسأله خوف و طمع) گفت که پیش از هجرت و پیش از پا گرفتن اسلام قوت اسلام، خوف و طمع در کار بوده است؟ جواب این است که اگر خوف نباشد، با توجه به پیش‌بینی‌ها و پیش‌گویی‌هایی که از

بخواهیم اصل جریان نفاق را پی بگیریم، باید به جریانات عصر مدنی و حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه و عمده تحرکات منافقان در این مقطع توجه کنیم. پس از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به خصوص پس از اقتدار اسلام، عمدتاً در سال‌های دوم و سوم به بعد جریان نفاق به تدریج خود را نشان می‌داد و به شکل‌های گوناگون ظاهر می‌شد؛ بنابراین، آنچه از بروز جریان نفاق پس از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ملاحظه می‌کنیم، بستر اصلی‌اش مسأله خوفی بود که منافقان در نتیجه اقتدار اسلام و پیدایش یک حاکمیت دینی با رهبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه با آن مواجه شدند و بیش‌تر مردم مدینه هم به اسلام گرایش پیدا کرده بودند و حکومتی بر پایه تعالیم وحی بنا شد. از این‌رو، کسانی که در مدینه یا در اطراف مدینه ساکن بودند، چاره‌ای نمی‌دیدند جز این‌که به ظاهر خود را تابع اسلام نشان دهند و در باطن، چون معتقد به این معارف نبودند، به ناچار طبق مقتضای باطن خود، کارهای دیگری انجام می‌دادند؛ اما در همین دوران مکی هم مسأله طمع وجود داشت. طبق روایات، کسانی را می‌یابیم که گرایششان به اسلام، حتی پیش از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مدینه، بر پایه طمع بود که به خلافت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشتند. به عنوان نمونه، روایاتی که مرحوم شیخ صدوق در کمال‌الدین نقل کرده است حکایت از آن دارد که این‌ها گرایش و توجهشان به اسلام، طمعاً بود. این‌ها به مدینه آمدند و در آن‌جا به طمع به دست آوردن دستاوردهای اسلامی پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کنار مسلمین باقی ماندند؛ یعنی در دوران مدینه هم نمی‌توان مسأله خوف را به عنوان بستر نفاق نفی کرد. به هر صورت، بستر اصلی نفاق در مدینه، خوف بود، اما طمع هم قطعاً وجود داشت که مصادیق آن را باید بررسی کرد.

معرفت: درباره جلودها و نمودهای نفاق در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام توضیحی بفرمایید.

حجة الاسلام یوسفی غروی: جلوه‌های نفاق پیش‌تر در مدینه ظهور و بروز کرد. در بدو ورود حضرت رسول صلی الله علیه و آله عبدالله بن ابی بن سلول به عنوان منافق شناخته شد؛ چون پیش از رسیدن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه، زنان انصار مشغول تهیه تاجی برای او بودند که به عنوان رئیس مدینه بر سرش بگذارند و او را به عنوان

وجه مصالحه و نقطه جمع بین اوس و خزرج و خاتمه جنگ‌های باسابقه خودشان معرفی کنند. عبدالله به خودش وعده داده بود و امیدوار به این بود، اما تمام نقشه با ورود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقش بر آب شد. با ورود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، او نیز هم‌راه سایر مسلمانان به استقبال پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و خودش را جزو استقبال‌کنندگان نشان داد و توقع داشت که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله منزل او را به عنوان منزل رئیس بپذیرند و در خانه او نزول اجلال کنند و این تشریف را نصیب او کنند، ولی چون این خواست اجابت را نکردند، این خود اولین نقطه‌ای شد که موجب مزید حقد و کینه او نسبت به شخص پیامبر



اکرم صلی الله علیه و آله و اسلام و مسلمانان شد. اما اولین جلوه شدید نفاق در اولین جنگ سرنوشت ساز اسلام، جنگ احد، بود. منافقان پس از اختلاف با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان مبنی بر این‌که می‌خواستند در مدینه بمانند و از شهر بیرون نروند. درصدد کارشکنی برآمدند، در حالی که ابتدا اصرار داشتند که از شهر بیرون بروند. آن‌ها وقتی دیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله به منزل رفتند و لباس جنگی پوشیدند و برای جنگ آماده شدند از رأی خود فاصله گرفتند و به اظهار مخالفت با بیرون رفتن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداختند. این یکی از نمودهای نفاق است؛ نفاق هیچ‌گاه خط ثابتی ندارد؛ بیش‌تر درصدد مخالفت است. منافقان در نهایت، با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کردند؛ با پیامبر صلی الله علیه و آله از شهر خارج شدند، ولی در میانه راه عبدالله بن ابی با تعدادی که قریب سیصد نفر بودند پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کردند و به شهر بازگشتند. این اولین مظهر بروز شدید نفاق در مدینه بود.

یکی دیگر از مظاهر بارز نفاق که محمد بن عمر واقدی متوفای ۲۰۷ هجری در کتاب معروفش، مغازی، می‌گوید این است که در جنگ تبوک، آخرین جنگ مهمی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال نهم هجرت برای شرکت در آن از مدینه بیرون رفتند و سی هزار نفر در این مسیر پیامبر صلی الله علیه و آله را هم‌راهی می‌کردند، در سرزمین



مسأله نفاق خودنمایی می‌کند، و در هر مورد، عبدالله بن ابی و اصحابش، قضیه را به صورت یک مسأله حاد درمی‌آوردند، اما پیامبر اکرم ﷺ هر بار تدبیری می‌اندیشیدند و با آن مقابله می‌کردند؛ مثلاً می‌بینیم که در غزوه بنی‌المصطلق، پیامبر اکرم ﷺ با یک تدبیر، به راحتی اختلافی که در نتیجه شیطنت‌های منافقان به وجود آمده بود حل کرد و آن‌ها را متوجه نفاق ساخت؛ و پس از خطبه‌ای که پیامبر ﷺ خواندند، آن‌هایی که فریب منافقان را خورده بودند اظهار پشیمانی کردند.

حجة الاسلام یوسفی غروی: در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام نفاق تمام نشد، اما شکل آن تغییر کرد. نفاق در این عصر «نفاق» اصطلاحی نبود که به ذهن هر مسلمانی تبادر پیدا می‌کند و نزول آیات قرآن عمدتاً به آن اشاره دارد. اما بیش‌تر آیات قرآنی هم اعتبار نزولی دارد و هم اعتبار اصطلاحی که در میان مفسران و در اخبار ائمه اطهار علیهم السلام به «اعتبار تأویلی» معروف است که می‌گفتند: «نحن قاتلناکم علی تزیله و الیوم نقاتلکم علی تأویله» بنابراین، همان آیاتی که درباره منافقان نازل شده بود با تأویل معانی درباره منافقان پس از پیامبر اکرم ﷺ هم صادق است. البته اگر کسی در برابر حکومت نامشروعی بنا بر عقیده حق خودش، دل خوشی نداشته باشد منافق نیست و فرق اساسی است بین «نفاق» و «تقیه»، اگر چه هر دو حالت اظهار خلاف باطن است. اظهار خلاف باطن اگر در برابر حق باشد، «نفاق» است و اگر در برابر غیرحق باشد «تقیه» است. اختلاف اسامی برای اختلاف مسمیات است، برای اختلافات ماهوی و جوهری است، نه صرف اختلاف شکلی و صوری. در دوران امیرالمؤمنین علیه السلام، نیز منافقانی وجود داشتند. در لابه‌لای خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام، در این باره سخن فراوان آمده است، در برابر دولت حق و مشروع آن حضرت، کسانی بودند که چندان معتقد به مشروعیت دولت و حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام نبودند، ولی به جهاتی - خوفاً و طمعاً - در کنار آن حضرت قرار گرفته بودند. اولین نمود این افراد در شیخین طلحه و زبیر بود؛ با این‌که از سابقان در اسلام و اولین مهاجران بودند، پس از خلافت سابق بر امیرالمؤمنین علیه السلام و به خصوص خلیفه سوم و با آن حوادثی که پیش آمد، اظهار نارضایتی شدید می‌کردند و در بعضی از حرکات ضد خلیفه سوم مشارکت عملی کردند، حتی خیلی از تاریخ‌نگاران منصف نوشته‌اند که آن‌ها اولی به اتهامی بودند که معاویه به

تبوک، سمت راست مسیر به طرف شام، اردوگاه زدند. عبدالله بن ابی، که وفاتش را پس از بازگشت پیامبر ﷺ از تبوک گفته‌اند و تا آن زمان از اظهار نفاق ابا نکرده بود به طرف چپ مسیر لشکر اسلام رفت و با سی‌هزار نفر در مقابل پیامبر ﷺ اردو زد. ممکن است کسی بگوید این نقل واقعی منفرد است، اما مظنه این را تأیید می‌کند؛ چون که مسأله روپوش گذاشتن بر نفاق تا آن زمان داعی داشت و این که می‌بینیم بعدها مکتب بنی امیه حاکم شد و بر کل جریان نفاق و منافقان سرپوش گذاشتند و به اسم «صحابی» همه را عادل دانستند گمان قوی ایجاد می‌کند که حق با همین باشد که مغازی نوشته است، نه آن که ما به دلیل انفراد واقعی مطلب او را کلاً رد کنیم. قوانین مؤید این است و قرینه دیگر مؤید این روایت، تزلزل عظیمی است که در اثر مرگ عبدالله بن ابی در مدینه حاصل شد، به حدی که تاریخ اسلام حکایت می‌کند که پیغمبر اکرم ﷺ ناچار شدند برای رعایت مصالحی بر جنازه عبدالله بن ابی نماز بخوانند. اگر شدت نفاق در حد همان سی‌هزار نفر نبود پیغمبر ﷺ ناچار نمی‌شدند بر جنازه او که رأس منافقان بود و پس از آن همه گرفتاری‌ها نماز بخوانند. این‌ها در نمونه از نفاق در عصر پیامبر ﷺ بود.

حجة الاسلام جباری: اولین میظهر نفاق در مدینه - همان‌گونه که ذکر شد - عبدالله بن ابی بود که در بدر ورود پیامبر اکرم ﷺ خود را نشان داد. البته او زمینه‌هایی هم برای این کار داشت؛ امارت او از میان رفته بود. در سریه عبیدالله بن جحش در سال دوم هجرت هم نمودی از منافقان مشهور است؛ پس از این‌که در ماه حرام آن درگیری را انجام دادند و غنائم را به مدینه آوردند منافقان فرصتی پیدا کردند که مسأله را داغ کنند و مذمت‌هایی را متوجه مسلمانان کنند. پیداست که این‌ها از همان سال‌ها منتظر فرصت بودند و بهانه‌گیری می‌کردند. مسأله جنگ در ماه حرام بهانه‌ای بود در دست منافقان. از آن به بعد هم در موارد زیادی آن‌ها خود را نشان دادند. همه این‌ها از یک زیربنای خاصی نشأت می‌گرفت که به عنوان نمونه، می‌توان بحث جدایی در جنگ احد را به عنوان یک حرکتی در زمینه تحریب و تشعب آن‌ها ذکر کرد. امروزه هم نمونه‌هایش را مشاهده می‌کنیم که گاهی به همان صورت بروز می‌کند و گاهی به شکل‌های دیگر. در ماجرای مسجد ضرار، در جریان شأن نزول سوره منافقان و بازگشت از غزوه بنی‌المصطلق و دیگر موارد هم، در هر یک به نحوی



امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می داد و ایشان را قاتل خلیفه سوم می دانست، اما با این سوابقشان و علی رغم آن که پس از قتل خلیفه سوم با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، به بصره رفتند و ادعا کردند که بیعت ما از روی اکراه بوده است. این اولین مظهر نفاق در دولت مشروع امیرالمؤمنین علیه السلام بود. البته جای این سؤال هست که آیا واقعاً آن‌ها در اثر جو ناچار شدند بیعت کنند یا این که احتمال می دادند که امیرالمؤمنین علیه السلام حال آن‌ها را رعایت کند و حکومت کوفه و بصره را به آن‌ها واگذار کند؟ احتمال دوم راجح است. از نظر تاریخی مسلم است که تمام فتوحات ایران پهناور قدیم به دو دسته تقسیم شده بود: شمال و جنوب. یک قسمتش از نظر اداری - سیاسی تابع کوفه بود و یک قسمت زیادی از آن هم تابع بصره. این زیاد هم وعده حکومت ری را به عمر بن سعد داد چون ری تابع کوفه بود. بنابراین، خواست و پیشنهاد طلحه و زبیر این بود. شاید هم بتوان گفت: چون آن‌ها چنین توقعاتی داشتند دیدند که امیرالمؤمنین علیه السلام بر خلاف میلشان عمل کردند و آن‌ها را بر دیگران امتیازی ندادند علم مخالفت برداشتند و ادعا کردند که بیعت ما مکرهانه بوده است.

نمونه دیگر از آخر حیات امیرالمؤمنین علیه السلام اشعث بن قیس کنزی کوفی است. به دلیل این که حضرت علی علیه السلام از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را به یمن برده بود، مردم آن جا از بین معاویه و علی علیه السلام را ترجیح دادند و از معاویه و بنی امیه سابقه ای نداشتند. بنابراین، به دلیل محبوبیتی که حضرت علی علیه السلام نزد یمنی ها داشتند، اشعث بن قیس با قوم خودش به آن حضرت پیوستند، ولی در آخر کار، در صحنه صفین، قرآن بر سر نیزه کردن را بهانه کرد و از آن حضرت روی گرداند؛ به گونه ای که وقتی مالک اشتر به عنوان سرکرده لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام در میدان جنگ به دنبال معاویه بود و معاویه پا در رکاب گذاشته بود که بگریزد، این‌ها نگذاشتند کار تمام شود، به خصوص به دلیل رقابت نظامی که بین اشعث بن قیس و مالک اشتر بود؛ چون هر دو یمنی بودند؛ یکی از عشایر نخع و دیگری از عشایر کنده. آن‌ها یک رقابت عشایری داشتند و نمی خواستند این فتح به نام دیگری تمام شود. به همین دلیل، شمشیر آخته را بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام در معرکه صفین بلند کردند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را وادار ساختند که به مالک اشتر بگو: برگردد. امیرالمؤمنین علیه السلام دو سه بار به دنبال مالک اشتر فرستادند تا برگردد. وقتی برگشت، دید که شمشیرهای برهنه بر سر

امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده شده است؛ یعنی شمشیرهایی که در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی معاویه بود به سوی علی علیه السلام نشانه رفته است. کار به جایی رسید که امیرالمؤمنین علیه السلام در صحنه صفین ناله اش بلند شد که تا دیروز من امیر بودم، امروز مأمور شدم و رأیی برای کسی که اطاعت نمی شود نیست. امام صادق علیه السلام در زیارت امیرالمؤمنین، به آن حضرت خطاب می کند: «أشهد أنك شيخ المظلومين صبراً وحتسب حتى أتاك اليقين» (سفاتیح الجنان، زیارت مخصوص روز غدیر) در تاریخ می بینیم اشعث بن قیس به عنوان یکی از سران توطئه قتل امیرالمؤمنین علی علیه السلام مطرح است؛ یعنی قطام و عبدالرحمن بن ملجم مرادی و سایرین در پناه اشعث بن قیس در چادری که در مسجد کوفه به عنوان اعتکاف برای آن‌ها زده بود، تحت پوشش اعتکاف، مرتکب قتل آن حضرت شدند.

حجة الاسلام جباری: خوب است به سه جریان معروف در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره داشته باشیم؛ ناکثین، قاسطین و مارقین. سؤال این است که آیا هر سه جریان را می توان داخل در موضوع نفاق در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام دانست یا باید تفکیکی میان آن‌ها قایل شد؟ بحث درباره جریان ناکثین و سردمداران این جریان - یعنی طلحه و زبیر - بحثی مهمی است. آن‌ها یک خط سیر نفاقی را در طول زندگی خود طی کردند و مسلماً معنایی که ما از «نفاق» می فهمیم یا دست کم، سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایت معروف خود که فرمودند: «مَنْ خَالَفَ سریره علانیه فهو منافق» بر آن‌ها صادق است. درباره جریان ناکثین، به نظر می رسد به همه کسانی که در جنگ جمل بودند، نمی توان «منافق» اطلاق کرد؛ زیرا بسیاری از کسانی که از طلحه و زبیر و عایشه را در این جنگ همراهی می کردند در اصل، مخدوع بودند و فریب عنوان «ام المؤمنین» یا مصاحبت طلحه و زبیر یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سوابق مبارزاتی آن‌ها را خورده بودند. و لذا ما شبیه این جریان را در قضیه قاسطین می بینیم. در جریان قاسطین، معاویه و عمروعاص و همه کسانی که صحنه گردان جنگ صفین بودند، قطعاً عنوان «منافق» بر ایشان صادق است. اوج نفاق در جریان قرآن بر سر نیزه ها کردن آن‌ها نمود پیدا کرد، ولی در همین جنگ نیز صحنه هایی را تاریخ به نمایش می گذارد که نشان می دهد بسیاری از کسانی که در جبهه دشمن حاضر بودند، مرعوب و مخدوع آنان بودند. پس نمی توان به همه آن‌ها عنوان «منافق» داد؛



زیرا به محض این که در این جنگ عمار کشته شد، چنان تزلزلی در سپاه معاویه ایجاد گردید که معاویه مجبور شد که دست به حيله بزند و با حيله عمرو عاص شایع کرد که کشته عمار امیر المؤمنین علیه السلام است که او را به جنگ آورد. امیر المؤمنین علیه السلام هم در پاسخ فرمودند: اگر قرار باشد کشته عمار من باشم، پس کشته حمزه علیه السلام هم باید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد. که او را به جنگ احد برد. همین تزلزل نشان می دهد که بسیاری از سپاهیان معاویه خود را در جبهه حق می پنداشتند و به همین دلیل، به دنبال معاویه افتاده بودند. پس معلوم می شود که همه سپاهیان معاویه منافق نبودند.

در جنگ نهروان و جبهه مارقین هم قطعاً عده ای که صحنه گردان بودند، امثال اشعث بن قیس، قطعاً منافق بودند. اما در قضیه مارقین می توان به برخی از افراد خشک مقدس اشاره کرد که تلقی باطل و ظاهری از شریعت داشتند. در این باره می توان به قتل عبدالله بن خباب بن ارت و همسر حامله اش اشاره کرد، در حالی که همین افراد وقتی در نخلستان حرکت می کردند و یکی از اصحابشان خرما می گندیده ای را بدون اذن صاحبش برداشته بود، ملامت کردند که چرا تصرف در مال غیر کرده ای! خط نفاق را می توان در پیدایش نوع خاصی از تفاسیر مفاهیم مؤثر دانست. در واقع، نوع عمکرد منافقان در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عصر امیر المؤمنین علیه السلام بسیار قابل توجه است. یکی از مهم ترین کارهایی که منافقان انجام می دادند این بود که تفاسیر باطل «من عندی» نسبت به دین عرضه می کردند و بعضی از افراد ساده و سطحی نگر را فریب می دادند و به دنبال این شعارها حرکت می دادند. نمونه بارزش شعار معروف «لا حکم الا لله» است منافقان خوارج آن را مطرح کردند و ساده لوحان هم به دنبال آن شعار حرکت کردند.

معرفت: لطفاً درباره آفات و خطرات نفاق از دیدگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و همچنین سیره عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام در برخورد با جریان نفاق و منافقان را توضیح بفرمایید.

حجة الاسلام یوسفی غروی: این سؤال دو بخش دارد: بخش اول مسأله آفات و خطرات نفاق است که چندان احتیاجی به توضیح ندارد؛ چون مثل معروفی است که می گوید: «توضیح الواضحات من اشکل

المشکلات». در بسیاری از متون دینی ما به این معنا هشدار داده شده که خطر منافق از خطر کافر بیش تر است و به تعبیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنچه را بیش از همه برای شما از آن می ترسم نفاق است؛ چون دشمن پنهان است. این چندان احتیاجی به توضیح ندارد؛ جریان نفاق در هر زمان و مکانی و نسبت به هر چیزی باشد خطرناک است؛ چون از پشت خنجر زدن است؛ جریان خائنه ای که اصلاً به معنای دقیق کلمه «خیانت» این است که جرم آشکار نیست، جرم مخفیانه است کسی که توانسته است رعایت ظواهر را بکند و نفوذ پیدا کرده و بعضی جاها دست رسی پیدا نموده است و از او بر حسب ظاهر حذر نمی کنند. چنین کسی می تواند هزار و یک کار خطرناک بکند. بخش دوم در زمینه برخورد با منافقان است. در آیات قرآن تصریح شده است که «جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم» اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام عمل این گونه نبود؛ به این معنا که شمشیری که به روی کفار و مشرکان و یا به روی اهل کتاب خائن و یهود می کشیدند، بنا نداشتند به روی منافقان بکشند. البته در اخبار رسیده از خود پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز در لایه اخبار ائمه اطهار علیهم السلام مطرح شده است که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله به مضمون آیه مزبور منافقان عمل نکردند؛ از جمله این که اگر جریان منافقان برای ایشان واضح بود، بدان عمل می کرد، اگرچه بر اساس آیه «ولتعرفنهم فی لحن القول» بعضی از آن ها را به همین صورت شناخته بودند و آن ها را به بعضی از اصحاب سر منتقل کرده بودند؛ از جمله حذیفه بن الیمان را که به همین دلیل، عده ای از صحابه از او حذر داشتند و درباره خلیفه دوم هم نقل شده است که مقید بود بر جنازه امواتی از صحابه نماز میت بخواند که حذیفه بر نماز آن ها حاضر باشد تا عواقب سوئی برایش مترتب نگردد.

ممکن است اشکال شود پیامبر که با منافقان آشنا بود، چرا شدت عمل نشان نداد و به روی شمشیر نکشید؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صراحت می فرمایند: «من مصلحت نمی بینم که بخواهم شدت عمل به خرج دهم».

البته جای سؤال هست که مردم بگویند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شدت عمل نمی دهد، پس آیه را چه کنیم؟ در این جا در مقام تشریح تمام این نکات نیستیم، مفسران و جوه گوناگونی ذکر کرده اند که در آیه مزبور، منظور از «واغلظ علیهم» نسبت به منافقان یا «جاهد الکفار» چیست. آیا غیر از آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل کرد؟ به طور خلاصه، کم ترین جوابی که



می‌توان داد این است که پیغمبر با عملش مبین و مفسر قرآن کریم است. خود روش پیغمبر ﷺ بر ما تبیین می‌کند که منظور از «جاهد» و «اغلظ» بیش از این مقداری نیست که ایشان عمل می‌کردند. غالباً در خطبه‌های خود در مواقع گوناگون به مردم هشدار می‌دادند که خطر منافقان جدی است و گاهی هم بعضی از مواقع شدت عمل‌هایی به خرج می‌دادند؛ مانند تخریب مسجد ضرار. این‌ها شاید مصداق همان «اغلظ علیهم» باشد که می‌خواهد شدت عمل و غضب را برساند.

در سیره امیرالمؤمنین ﷺ هم که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در جنگ جمل، امیرالمؤمنین ﷺ در بصره، بسیار مقاومت کردند، اما بعضی از مردم، فریب ظاهر برخی از افراد دارای عنوان «السابقین الاولین»، «المهاجرین» و «ام المؤمنین» را خورده بودند. در اخبار هم آمده است که کسی خدمت امیرالمؤمنین ﷺ آمد و عرض کرد: آیا شما می‌گویید این‌ها بر باطل هستند؟ حضرت فرمود: تو مغرور به همین عناوین و ظاهر این‌ها شده‌ای، «اعرف الحق تعرف اهله و اعرف الباطل تعرف اهله»؛ ابتدا حق و باطل را از هم دیگر تشخیص بده، خواهی دید که چه کسی حق است و چه کسی باطل است. بنابراین، امیرالمؤمنین ﷺ آنجا اعتنا نکرده به این‌که با آن جریان مقداری سازش کند، البته در حد توان، اتمام حجت کرد؛ نه در جنگ جمل، بلکه در جنگ صفین و حتی با خوارج و منافقان، در شدت عملی که به خرج داد، عجله نکرد، به مقدار کافی، در حد یأس اتمام حجت کرد، شاید عده‌ای هدایت شوند، ولی در عین حال، سستی به خرج نداد که - مثلاً - چون عناوینی دارند با آن‌ها سازش‌کاری کند. خیر، به عکس امیرالمؤمنین ﷺ لازم دیدند که چون این‌ها ظواهر فریبنده‌ای به نام دین و اسلام دارند، باید با آن‌ها به شدت برخورد شود تا موجب قطع مایه فتنه و شر و فساد شود.

حجة الاسلام جباری: پیامبر اکرم ﷺ در روایتی فرمودند: من بر امتم، نه از مؤمن می‌ترسم و نه از مشرک؛ زیرا مؤمن را خداوند به وسیله ایمانش حفظ می‌کند و مشرک هم به دلیل شرکش مورد خذلان و خزی دنیا و آخرت واقع می‌شود، ولی بر شما از خطر هر منافقی می‌ترسم که با زبانی شیرین به مواجهه با اهل ایمان می‌آید «و يقول ما تعرفون و يفعل ما تنكرون» در گفتار، آن‌چنان شیرین و شیوا سخن می‌گوید که افراد

را به آسانی جذب می‌کند، اما در عمل، کاری را انجام می‌دهد که مورد انکار و نفرت مؤمنان است. منافق به دلیل این‌که این سریره و باطن خود را مخفی داشته، خطرش به مراتب بیش از مشرک و کفر است.

در روایت دیگری، پیامبر اکرم ﷺ، ویژگی‌های منافق را چنین بیان نمودند: یکی از آن‌ها خلف وعده یا نقض قرارداد و پیمان است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «المنافق اذا وعد أخلف». یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های منافق همین است. دومین ویژگی منافق از دیدگاه ایشان این است که در کار او اخلاص نیست، وقتی کاری را انجام می‌دهد و دوست دارد که در منظر دیگران باشد، رازداری در کار او نیست، مگر در آن‌جایی که به ضرر اهل ایمان باشد؛ «اذا فعل افشا». سومین ویژگی او این است که در گفتار صادق نیست، همواره در گفتار کاذب است، مگر هنگامی که با هم‌کیشان خود سخن می‌گوید «اذا قال كذب» ویژگی چهارم که پیامبر ﷺ درباره منافق بیان می‌کنند این است که در برابر رزق الهی حالت سبک سری و عدم متانت و وقار از خود نشان می‌دهد؛ نعمت‌های الهی را به درستی در جای خود خرج نمی‌کند؛ «و اذا رزق طاش».

در خطبه‌ای از نهج البلاغه که امیرالمؤمنین ﷺ درباره نفاق بیان داشته‌اند، حضرت اهل نفاق را توصیف کرده‌اند. این خطبه تا حدی نسبت به بحث حاضر تفصیل دارد. پس از مقدمه‌ای، حضرت چنین می‌فرماید: «أوصيكم عباداً لله بتقوى الله و أحذركم اهل النفاق فانهم الضالون المضلون» یکی از ویژگی‌های اهل نفاق از دیدگاه امیرالمؤمنین ﷺ این است که هم گمراه هستند و هم گمراه‌کننده. هم خود اهل لغزش هستند و هم دیگران را به لغزش و اسیب‌داری می‌فرمایند: «يتلونون الواناً»؛ آن‌ها چند چهره‌اند و رنگ‌ها و چهره‌های گوناگون دارند. «و يفتنون افتناناً و يعمدونكم بكل عماد»؛ شما را به فتنه‌های رنگارنگ می‌فریبند. «و يرسدونكم بكل مرصاد»؛ همواره در کمین شما هستند و از هر وسیله‌ای برای ضربه زدن به اهل ایمان بهره می‌گیرند. «قلوبهم دوية»؛ دل‌هایشان بیمار و ناپاک است. در سوره بقره هم خداوند درباره آن‌ها می‌فرماید: «في قلوبهم مرض» در ادامه، حضرت می‌فرماید: «و صفاؤهم نقيّة»؛ چهره‌های آن‌ها بسیار دل‌پذیر و شاداب است، با بشاشت با دیگران مواجه می‌شوند. این در حالی است که باطن آن‌ها هم‌سان با چهره‌های ظاهریشان نیست. «يمشون الخلفاء»؛ علیه اهل ایمان حرکت‌های مخفیانه و زیرزمینی دارند. «و يدبون



نفاق برحذر می‌دارند. اما این که سیره پیامبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ در مواجهه با اهل نفاق چگونه بوده است و آیا همواره این بزرگواران در مواجهه با اهل نفاق به شیوه تقیّه مداراتی عمل می‌کردند و یا در مواردی به طریقه خوفی یا این‌که شیوه‌های دیگری هم در برخورد با اهل نفاق داشتند، در این‌جا می‌توان مطلب را به این صورت عنوان کرد که اصل در برخورد با منافقان، در سیره پیامبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ این است که مخالفان به طریق مدارا برخورد کنند؛ زیرا چه بسا از همین طریق بتوانند آن‌ها را جذب اهل حق و ایمان کنند. موارد متعددی هم در سیره پیامبر اکرم ﷺ گزارش شده است؛ هم‌چنین در سیره امیرالمؤمنین علیؑ. پیامبر



اکرم ﷺ با رأس منافقان، که عبدالله بن ابی بود، تا سال نهم هجری - طبق نقل مشهور که وفات او بوده - به مدارا برخورد کردند.

در روایتی که مرحوم مجلسی در باب تقیّه در جلد ۷۵ بحارالانوار بیان می‌کند، شیوه مداراتی پیامبر اکرم ﷺ در مواجهه با عبدالله بن ابی را چنین توصیف می‌نماید که او وارد شد، حضرت او را تحویل گرفتند و با بشاشت و وجه با او سخن گفتند، به گونه‌ای که موجب تعجب حاضران شد. پس از این‌که او خارج شد، سؤال کردند: چرا شما با این شخص که نفاق او معلوم است و در رأس منافقان قرار دارد این چنین برخورد کردید؟ حضرت فرمود: «بدترین افراد کسی است که دیگران از شَرش او را مورد احترام قرار دهند.» این نشان می‌دهد که پیامبر اکرم ﷺ نسبت به عبدالله بن ابی و دیگر منافقان چه شیوه‌ای را اعمال می‌کردند. تا اواخر عمر پیامبر اکرم ﷺ این شیوه ادامه داشت.

امیرالمؤمنین علیؑ هم به همین صورت برخورد می‌کردند. وقتی اهل نفاق با آن حضرت مواجه می‌شدند، گاهی با تمسخر و گاهی با سوالات بی‌مورد به هنگام خطبه خواندن حضرت در مسجد، به خصوص پس از پیدایش خوارج، رفتار می‌کردند. در موارد

الضراء؛ حرکت آهسته دارند، هم‌چون حرکت شکارچی در جنگل که در پی شکار خود می‌رود. هر زمانی در کمین هستند تا شکارشان راه که مؤمنان باشند، به دام فریب و نیرنگ خود بیندازند. «وصفهم دواء و ذکرهم شفاء و فعلهم داء العلیاء»؛ در گفتار و وصف، کسانی هستند که سخن از دواء و شفا به میان می‌آورند، در حالی که در عمل، موجب بیماری می‌شوند، چنان‌که پزشکان از دوی آن بیماری عاجزند. آن‌ها با کردار خود، بیماری‌های علاج‌ناپذیر به دنبال می‌آورند... در فقرات دیگری از این خطبه، حضرت می‌فرماید: «یتقارضون الثناء»؛ این‌ها مدح و ثنا را به یکدیگر قرض می‌دهند. «و یتراقبون الجزاء»؛ و در پی جزا هستند. یعنی به این امید که هم‌دیگر را ثنا می‌کنند که از طرف مقابل هم ثنایی بشنوند. «ان سألوا الحفوا و ان عزلوا كشفوا»؛ وقتی سؤال می‌کنند، اصرار می‌نمایند و وقتی به کسی پشت می‌کنند، تا نهایت درجه پیش می‌روند و آبروی او را می‌برند. ما اگر بخواهیم این ویژگی را با برخی از مواردی که در عصر حاضر مشاهده می‌کنیم، منطبق کنیم، می‌بینیم کسانی که به ظاهر چهره خوبی دارند، در عمل وقتی با مخالف و منتقد خود مواجه می‌شوند، از هر شیوه ناجوانمردانه‌ای برای کوبیدن او بهره می‌گیرند، حتی با روی کردن به مسائل شخصی و خانوادگی او.

از جمله دیگر ویژگی‌های افراد منافق این است که «ان حکموا أسرفوا»؛ در حکم اسراف می‌کنند؛ بر مبنای عدل قضاوت نمی‌کنند. «قد أعدوا لكل حق باطلا»؛ در مقابل هر حقی یک باطلی دارند تا آن را عکس کنند. «و لكل قائم مائلا»؛ در مقابل هر امر مستقیم و راستی، امر کجی در اختیار دارند تا با آن مواجه کنند. «و لكل حق قاتلا»؛ مخالف حیات واقعی هستند و همواره ابزار محو حیات انسانی را در اختیار دارند... سپس حضرت می‌فرماید: «يقولون فيشبهون»؛ در کلام اهل تشبیه هستند، معمولاً حق را با باطل خلط می‌کنند، به گونه‌ای که برای افراد غیر خیره ایجاد شبهه می‌شود. بنابراین، به تعبیر امیرالمؤمنین علیؑ یکی از ویژگی‌های اهل نفاق شبهه‌افکنی است؛ یعنی خلط حق با باطل. «يصفون فيمؤهون»؛ هنگام توصیف و بیان چیزی به تزیین و آرایش آن می‌پردازند. «قد هونوا الطريق»؛ راه باطل را آسان جلوه می‌دهند تا افراد را جذب کنند. در نهایت، حضرت می‌فرماید: این‌ها حزب شیطان هستند و حزب شیطان اهل خسرانند.*

این خطبه نشان می‌دهد که امیرالمؤمنین علیؑ آفات نفاق را تا چه حد جدی می‌گیرند و مؤمنان را از اهل

بسیاری، حضرت تحمل می نمودند و به طریق منطقی سؤال آن‌ها را جواب می دادند. اما نمی توان گفت که در همه موارد، سیره نبوی و علوی بر این مینا استوار بوده است؛ چرا که تاریخ گزارش می دهد که گاهی آنان پا را از این مرتبه فراتر می گذاشتند. به عنوان مثال، گاهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شیوه افشا و بیان ماهیت اهل نفاق اقدام می کردند. یکی از این موارد - همان گونه که ذکر شد - اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مسجد ضرار است پس از این که اهل نفاق با نیت پلیدشان اقدام به ساختن آن کردند. قرآن کریم آن نیت را بیان کرده است. آن‌ها برای ایجاد تفرقه در میان صفوف مؤمنان و ایجاد پایگاهی برای توطئه و فتنه انگیزی علیه مسلمانان آن مسجد را بنا کردند و با جسارت تمام، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواستند تا مسجد آن‌ها را افتتاح کنند. ولی پیامبر صلی الله علیه و آله که از طریق وحی مطلع شده بودند که نیت آن‌ها از ساختن چنین مسجدی چیست، علاوه بر این که نیت آن‌ها را افشا کردند، وارد عمل شدند و دستور دادند مسجد تخریب شود؛ سقف مسجد را سوزانند، دیوارهای مسجد را تخریب کردند و زمین آن جا را به مزبله تبدیل نمودند. خداوند در سوره مجادله به این موضوع اشاره کرده است. شبیه این کار، یعنی تخریب پایگاه نفاق، را حضرت قبل از غزوه تبوک نسبت به محل تجمع منافقان در خانه سویلیم یهودی انجام دادند.

نمونه دیگر درباره جیران عبدالله بن ابی و یاران او در بازگشت از غزوه بنی المصطلق بود که نزول آیات سوره منافقون خود نشانگر این است که قرآن کریم قصد دارد که ماهیت آن‌ها را افشا کند. این در حالی است که برخی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همچون زید بن ارعم متهم بودند که به دروغ، کلمات عبدالله بن ابی را برای پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند. اما با نزول آیات سوره منافقون و بیان کلمات عبدالله بن ابی که «لئن دخلن المدینة لیخرجن الاغز منها الاذل»، سخنان زید بن ارقم تأیید گردید و او از اتهام کذبی که عبدالله بن ابی مترجم او می ساخت مبرا شد. رهبر منافقان و کسانی را که در این سفر آن کلمات را نسبت به مسلمانان بیان کرده بودند، رسوا ساخت.

با تأمل در تاریخ، می توان موارد دیگری را نیز یافت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با الهام از سوی خداوند، چهره منافقان را افشا کردند. در مواردی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کارهای خشنی هم، بسته به مصلحت، نسبت به منافقان انجام می دادند. نقلی است در تاریخ درباره بعضی از منافقان یهود که وقتی در مسجد مدینه دور هم نشسته

بودند، در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن می گفتند، آن‌ها در میان خود زمزمه هایی داشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله احساس کردند که آن‌ها مشغول طرح توطئه یا استخفاف پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. طبق نقل، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند که آن‌ها را از مسجد بیرون کنند.

در موارد دیگری نیز از جمله سرینه محمد بن مسلمه و قتل کعب بن اشعب نیز پیامبر صلی الله علیه و آله با منافقان برخورد خشن داشتند. کعب بن اشعب گرچه اسلام را اظهار نکرده بود، ولی یهودی منافقی بود که به طرح توطئه ای علیه مسلمانان می اندیشید. در سفر به مکه، او به تحریک مشرکان، اشعاری ناشایست درباره مؤمنان و به خصوص زنان مسلمان سرود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز دستور قتل او را صادر نمودند و محمد بن مسلمه و یارانش نیز او را به قتل رساندند.

برخورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با یهود بنی النضیر و یهود بنی قریظه را نیز می توان نوعی از برخورد قاطع آن حضرت با موضوع نفاق تلقی کرد؛ زیرا یهود بنی النضیر هم نفاق از خود بروز دادند. در مواجهه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله با آن‌ها داشتند، این‌ها به خلاف آنچه در ظاهر بروز می دادند، در باطن تصمیم به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند. یهود بنی قریظه نیز به همین صورت با این که تحت حمایت اسلام و در داخل مدینه بودند، اما در پنهان، با مشرکان پیمان بستند و تصمیم به ضربه وارد کردن به مسلمانان گرفتند. بدین روی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن گونه سخت با یهود بنی قریظه مواجهه کردند. این‌ها نمونه هایی است از برخورد خشونت آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با اهل نفاق.

در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام هم مواردی یافت می شود که حضرت با اهل نفاق برخوردهای خشنی انجام دادند. از آن جمله است جنگ هایی که حضرت انجام داد و در آن‌ها، منافقان را تار و مار کردند. بعضی از برخوردهای آن حضرت را در خطبه ۱۹ نهج البلاغه مشاهده می کنیم که حضرت در پاسخ به اشعث بن قیس - که در هنگام خطبه خواندن حضرت، به ایشان عرض کرد: سخنی که می گوید علیه شما تمام می شود، نه به نفع شما - کلمات خیلی تندی نسبت به او فرمودند؛ کلماتی امثال «علیک لعنة الله، هالک بن هالک». وقتی دقت کنیم، متوجه می شویم که آن حضرت نیز در جایی که لازم می دیدند، در مقابل اهل نفاق، با خشونت برخورد می کردند. ● ادامه دارد.

* نهج البلاغه، ترجمه محمدعلی انصاری، خطبه ۱۸۵، ص ۵۲۸

